

(رفت و تنها کوچه ای به نامش شد)

در چشم های تو  
پروانه ای می مرد  
وقتی که اشک تو ...  
بر گونه سُر می خورد  
\*

من اوج حسرت را  
در نامه ات خواندم  
تا ساعتی دیگر ...  
در کوچه ات ماندم  
\*

یک رهگذر می دید  
دلوپسی هایم ...  
اما نمی پرسید!  
از بی کسی هایم ...  
\*

یک عابر دیگر ...

خنديو رد مي شد  
از فکر کوتاهش...  
حالم چه بد مي شد!...

\*

من غرق آن نامه  
با دیدگانی تر...  
مي رفت و مي آمد  
هي عابري ديگر...

\*

تا مادري ديدم  
طفلي به آغوشش...  
يك سالك سنگين هم  
آويزه ي دوشش...

\*

يكباره ياد تو...  
با خود مرا هم برد  
آن جا كه اشك تو  
بر گونه سُر مي خورد

\*

ديدم كه بر اسمت  
كوچه قسم مي خورد!  
وقتي كه پروانه...  
در چشم تو مي مرد!

...